

۲

تصویر و گورِ راه...
چاه...

و حفره‌های مرگ
کراتِ خون را
می بلعد

فصل.. از زخم
روشن است
گور
از ازدحام سنگ.

در زخم شبمی سوزد.. فانوس
سَطِرِ سیاهِ رگ
از زخم‌ها
ی
آه ه ه ه..

آه.. لذتِ خارش.
در زخم.
...
ردِ نمک
که در ورید
می گذرد

و زخم
که می پاید...

چهار شعر از سهراب رحیمی

۱

می تابد...

تصویرِ ماه

بر سنگ‌ها
«کوزه‌های کنارِ هم چیده‌ی ماه»

می تابد از شیراز
شیرازِ تن

...از هیچ کناره اش
طنینِ رکناباد
نمی آید

تا اینهمه نیشابور... نانوشته نماند
از م...ی...ا...ن
می شکند
امشب!

۳

چه مرگ می‌گردم گردِ ویرانه‌های
خودم

...؟ «چیزی م نیست
جز اینکه دارم باز اندکی می‌میرم»

در خم عبور
گذشتم از..
دقایقِ تن

از.. قالبِ من

«آتش کشته‌یی م
در شبِ سنگ
که کاشتم»

چه طولانی باید باشد
تا:
«در تو از دست بروم»

ای‌یی‌یی... که بمیرم ات
«من»!

۴

جهیده از دلِ تاریک
که سر
می‌رود
قطره‌ی سرخ
بر رجِ سطرهای سنگ

درهم دوارِ آینه
هزارمی شود
در فصلِ کبودِ رنگ

از نیشِ نمک
نمی‌پوسد
می‌سوزد از:
لذت

دمی‌ست
غبارِ رنگ
می‌پاید
خورشید

دمی
در غروبِ
می‌تابد